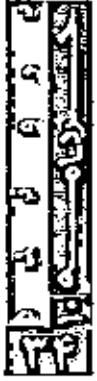


همه فرزندان ابراهیم

پیروی از انجیل و دوستی ابراهیمی



سه دین بزرگ ابراهیمی یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت هر چند از مبدأ و منشاتی واحد بر خور دارند اما به لحاظ تحقق و ظهور تاریخی خود در نسبت با یکدیگر دچار تخالف و چندگانگی شده اند. در این میان تلاش در جهت تقرب این ادیان به یکدیگر، وجه همت برخی از متفکرین بوده است. البته چنین تقریبی جز از طریق باز شناسی مولفه های اصیل و همپوشه این ادیان ممکن نیست. مقاله حاضر ضمن نگاهی اجمالی به این سه دین ابراهیمی، در صدد است به موضوع همبستگی این ادیان حول محور ایمان بپردازد. این مقاله در همایش انجریه دینی (تهران - ۱۳۸۳) ارائه شده است.

وینستت پرومرو فرزندان ابراهیم

هره ابراهیم بتگر باو متعلق ایسل خود را خداوند قرار داد و همین ایسل نو را در سبهر پارسایان جای داد پس ممکن است که هر مؤمنی را از فرزندان ابراهیم بشمارند. جاری بدینسان کنسلی مؤمن محسوب می شوند که در موهبت ایمان ابراهیمی شریک باشند. کالاشنر ۲۷-۲۸ در طول تاریخ فرزندان ابراهیم در سه سنت جداگانه متفرق و منشعب شدند یهودیت مسیحیت و اسلام هر یک از این سنت ها بر اساس شیوه های ترک خود از ایمان ابراهیمی بسط یافتند یهودیت خاستگاه خود را ابراهیم (ع) و تورات قرار داد، مسیحیت نقطه عزیمت خود را ابراهیم ایمان عیسی (ع) و انجیل قرار داد و در اسلام فهم ایمان به محمد (ص) و قرآن در سر آغاز قرار داد.

عیسی مسیح خود را به عنوان مؤسس دینی جدید نمی پنداشت. او خاخصی بود که می خواست ایمان پنی اسرائیل را تجدید کند نه آنکه تغییرش دهد. تفسیرش این نبود که من اسماعام تا قرائین و پیام های موسوی را براندازم بلکه من نیادم که آن را براندازم بلکه آمدم تا تکمیل کنم (Matthew: ۱۷). محمد آری ندی اومانی کهن بود که اعراب قبلا هیچ مرکزی از آن ندانسته اند و عمدتاً مشرک بودند.

قرآن مکرراً خاطر نشان می کند که محمد (ص) برآمد است که سنت مسیحی یهودی را انکار نموده پیام های آن را نقض و یا دین جدیدی را آغاز کند. محمد معتقد بود که پیشش همان پیام ابراهیمی موسی و داوود سلیمان و عیسی است. او تلاش کرد تا شرک اعراب را به ایمان به خداوند تبدیل کند. پیامبر اسلام معتقد بود که پیروان ادیان یهودی و مسیحی نیز موجود هستند.

عیسی توسط اسولگرایی یهودی زمان خود مورد تکرار قرار گرفته و شدیداً شکنجه شد. جامعه یهودی مدینه نیز از پذیرفتن نبوت محمد سر باز زدند. مسیحیت و اسلام - برخلاف نیت بنیانگذاران آن دو دین در طول زمان به عنوان دو سنت دینی متمایز - در کنار یهودیت - رشد و بسط یافتند و مؤمنین در جوامع مجزایه آن ها ایمان آوردند. هر یک از این جوامع شیوه های درک ایمان خود را - متناسب با ویژگی های جغرافیایی و تاریخی خود - و بر حسب سبیل فکری خاص آن جوامع توسعه دادند. دین مسلمان یهودیت در انحصار ایمان ملی مردم یهود باقی ماند و در انکال قدیمه مسلمان اسرائیل ابراز شد. مسیحیت نیز به زودی در حوزه ایمان غیر یهودی - که به شکل قدیمه هلنیستیک دنیای مدیترانه اظهار شده بود - توسعه یافت. اسلام خودش را به قبایل صحرا نشین نمایاند و به شکل های قدیمه عربی اظهار شد. یهودیت مسیحیت و اسلام - سه خاطر تفاوت های جامعه شناختی فرهنگی و منطقی بین اجتماعات مؤمنان - هر یک در گذر زمان بیشتر و بیشتر پر آکنده و از یکدیگر دور شدند.

هر چند در تاریخ ادواری وجود داشته است - همچون اسپانیای قرون وسطی تحت حکومت مسلمانین - که این سه اجتماع مؤمنین در کنار هم و به طور مسالمت آمیزی می زیستند اما این دور ها استثنا بود. بسیاری از لوخته پیروان آن ادیان در ترویج نسبی باقی ماندند و قرارت متفاوت آن ها از ایمان توسعه یافتند اما در یک عصر جهانی چنین ترویجی هم غیر قابل دفاع و هم خطرناک است. چهل سه تفاهم و بیگانهگی بین این اجتماعات مؤمنان به تفرش منجر می شود. در حالی که فهم و تصاون دو جنبه بیسن آن ها صرفاً به یکس از علل

ملح می تراید به این دلیل است که گفتن وحدت کلیها صرون جامعه مؤمنان مسیحی - که در طول قرن بیستم شکوفا شد - باید اکنون در قرن بیستم گسترش یابد و هر سه جماعت مؤمنان آن دین را در بر گیرد. یهودیان، مسیحیان و مسلمانان علی رغم تفاوت های واقعی که در طول تاریخ بین آنها به وجود آمد - نه فقط در اساس بلکه در ایمان نیز اشتراکاتی دارند.

البته همین امر خاستگاه دستهای از مشکلات عملی است. یهودیت مسیحیت و اسلام سیستم های املطاف تأثیر و غیر قابل تغییر اندیشه نیستند که بتوان آن ها را به طور کلی بر حسب تعیین کردن اینکه چه عقایدی دارند و چه عقایدی ندارند - مقایسه کرد. آن ها سنت هایی هستند که در مسیر تاریخ توسعه یافته تغییر کرده اند. از بسیاری جهات تفاوت های درون هر یک از این سه سنتها همان قدر وسعت دارد که تشابهات بین آن ها. مطمئن هستیم که بسیاری از مسیحیان مانند شخص من در برخورد هایی که با یهودیان و مسلمانان داشته اند متوجه شده اند که قریبت روحی بسیاری - همانطور که با بعضی مسیحیان دارند - با بعضی از یهودیان و مسلمانان نیز دارند. همان قدر که تعیین عناصر مشترکی از ایمان که بین همه کسانی که خود را مسیحی می نامند مشکل است. یافتن عناصر ایمان که بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان مشترک باشد وظیفه ای است ناممکن اما این ادعای متواضعه فریاد وجود عناصر مشترک ایسل در متن این سه سنت - بدون آنکه ادعا شود تمام این عناصر توسط یهودیان، مسیحیان و مسلمانان مورد احترام است - می تواند معقول تلقی شود.

ما تریکس ایمان

اگر ما بخواهیم ایمان مشترک بین فرزندان ابراهیم را دوباره کشف کنیم، نباید با آن تلاش بسات و اعمال عبادی آغاز کنیم که همگان با شیوه های متنوع سعی در ابراز آن ایمان دارند. در مسیر تاریخ یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در استعمار و مهاجرت ها و نظریه ها بسته به قدرت و تبیین خود از ایمان در مناسک عبادی نیز دچار اختلاف هستند.

شرح: دکتر پرومرو

پیشنهاد من این است که باید ساختار اساسی ماتریکس ایمان ابراهیمی را کشف کرد تا توسط آن به کشف رمز و رازهایی که در هر یک از آن سه سنت وجود دارد - و نهایتاً خوشبختی غایی را در عشق به خدا می یافتند - نقل شده در طریق رازها عشق به خداوند نقطه‌ای است که مسیر چار چوب ایمان سنت‌های ابراهیمی را تعیین می کند این رازها هستند که موجب اشتیاق ایمان می شوند و با توسعه متفاوت تاریخی و اشکال فرهنگی تفکر - که یهودیان مسیحیان و مسلمانان را امتیاز می سازد - مشروط می گردند اما این امر باعث پدید آمدن مصلحتی می شود رازها در هر سه این سنت‌ها همواره با چیدمانی همسانی با خداوند هستند - بلکه شیوایی که این‌ها می کنند بدین بر سندی یکسان است در همه این سنت‌ها شیوه‌های اساسی متفاوتی از دریافت همسانی را با خداوند می یابیم از یک طرف نامیدن «رازهای همان» که عمیقاً از نطفه نوافلاطونیان تأثیر پذیرفته - به هر یک یگانگی یا خداوند در مناسبت غیر شخصی به عنوان شکلی از با هم یکی شدن که در آن یگانگی شخصی مؤمن نابود شده و او چیزی از خدا می شود - گرایش پیدا می کند به این نظر اغلب با سوختن نگر بسته شده است زیرا در صدد ایجاد یک اینهمانی بین اعتقاد به راز و خدا می باشد و بدین - این به نظر می رسد که این ادعا - که ما باید با خداوند یکی شویم - شکوه متعالی خدا را خسته‌کار می کند از طرف دیگر رازهای زیادی در هر سه سنت فهم شده است در رابطه عشق و معشوق می توان شباهتی با این نسبت یافت شد - باید ایدئال وحدت راز گونه یا خدا یکی از موانع این سنت‌های ابراهیمی باشد زیرا چار چوب مشترکی که آن‌ها در باره ایمان به خدا در آن مشترک هستند عبارتند از:

- 1- خوشبختی نهایی مبتنی بر لذتی است که عشق پیرو خدا می تواند در نهایت توسط ارائه خدا شامه زندگی کند و در نهایت با او یکی شود.
- 2- به خاطر عدم توانایی مادر شناخت خدا فقط می توانیم دوباره خوشبختی نهایی را با آشتی یا او حاصل کنیم شرایط کافی و ضروری برای چنین آشتی‌ای بخشایش الهی و ندامت و تغییر قلبی می باشد.
- 3- برای رسیدن به چنین تغییر قلبی ضروری است که اول از همه خداوند خود را به عنوان یک معشوق و دلسوز آشکار کند خدایی که خواهان بخشش است می تواند ملاقاتی به شناخت امر خیر نماید دوم آنکه او می تواند ما را به عنوان بوعی موجود فردی خلق کند که توانایی پیروی او را داشته باشیم این که او می تواند برای ما توانایی‌ها و فرصتهایی جهت زندگی کردن مطابق بار الهی او خلق کند سوم این که ضروری است که خداوند بر قلب ما الهام کند تا از لحاظی را نه بر اساس وظیفه بلکه بر اساس عشق تجربه کنیم البته یهودیان مسیحیان و مسلمانان در مورد تفسیر اشکال مناسک عبادی یا یکدیگر همگی ناهلند.

گفت و گو و آموزه مسیحی
آموزه‌های مسیح شناسی christology و تثلیث Trinity می تواند به عنوان شکل های نظری که با چار چوب ایمان توسعه یافته و تبیین شده است در درون سنت مسیحی درک شود این نظریات در ابتدا توسط پدران کلیسا - که سعی کردند ایمان را بر حسب شکل های نوافلاطونی یعنی تفکری که در دنیای هلنیستی که متداول بود و آن‌ها با آن زندگی می کردند و بیانشان را بیان می کردند - بسط یافته است این‌ها شیوه های نوافلاطونی تفکری هستند که امروزه بسیار قوت دارند و بر اساس تفسیر آباء کلیسا patristic نظریات مسیح شناسی و تثلیث - اگر برای بسیاری از مسیحیان زمان ما غیر قابل فهم نباشند - تبدیل به معما می شوند قزوين بر این تفسیر آیتی از این نظریات فهم مسیحیت از ایمان را - حتی برای یهودیان و مسلمانان - ناتوان تر می سازد تا این که آن به گونه دیگری تفسیر کرد نظریات آبتی در مسئله نوان گناه جلیلی مستلزم نظریه ای رایج به الهویت مسیح است که معتقد به خدای دوم بودن عیسی است در حالی که روح القدس اگر خدای سوم باشد در آن صورت در ورطه تثلیث گرفتار شده ایم این به وضوح کاملاً با توحید - که از اعتقادات اساسی دو دین یهود و اسلام است - منافات دارد نظریه تثلیث برابر با آن چیزی است که اینگلف دافترت در تجسم قبیله گری مسیحیت می خواند نظریه تثلیث - اگر پیش از جلوه صرف و تجسم قبیله گری مسیحیت نباشد - تنها یک نظریه در باره خداست مسیحیت شاید مبتنی بر فراتر خاصی از تفکر جرد پاره پاره و روح القدس باشد اما به هیچ وجه با توحید یهودیت و اسلام سازگاری ندارد

اما این روایت از نظریه تثلیث در سنت مسیحیت نیز مدافع ویزهای نداشته است تنها می توان اینگونه از این نظر دفاع کرد که خدا موجود شخصی یگانه ای است که خواهان پیروی علائقه ملت و در سه شیوه و سنت گوناگون امکان این پیروی را فراهم می کند او همچون پدر ما را خلق کرده و توانایی هایی به ما اعطا می کند و فرصت هایی به ما می دهد تا با او در عشق - توسط عیسی (پسر یا کلمه) - یگانگی کردیم خدا با عشق و روشن ذهن ما را روشن می سازد و قلب ما را

الهام می بخشد تا ما بتوانیم او را بشناسیم و عاشق او باشیم و بدینسان خوشبختی نهایی را در پیروی از او یابیم به طور کلی این پدر، پسر و روح القدس سه عنصر الهی هستند بلکه مانند اشکالی از واسطه توسط عقل الهی یعنی خدا عمل می کند تا چه اندازه ای ممکن است یهودیان و مسلمانان ایمان خود را با این نظریه وساطت الهی تطبیق کنند؟ این ادعا که خداوند خالق ماست و اینک روح مقدس منشأ روشنائی و الهام مذمومه نباید موجب ظهور مسائل و مشکلاتی درون سنت های یهودی و اسلامی شود یهودیان و مسلمانان باید همچنین هیچ مشکلی در پذیرش این ادعا که خدا باید خودش و ارائه اش را بر ما آشکار کند - اگر ما با او در آشتی در آیم - نداشته

باشند زیرا ما از پیروی او لذت خواهیم بردیم شکل برخاسته از این ادعای مسیحیت این است که خداوند از طریق عیسی بی بر ما جلوه می کند زیرا نظر یهودیان عیسی تنها صد راهی برای آنان بود برای آن‌ها این ادعا که قدرت و حکمت خداوند در تعلیب عیسی آشکار می شود بسیار اطمینان برود این امر اذیت آمیز با این واقعیت که برای یهودیان عیسی تبدیل به مسدود در هر سال رجز و شکنجه شده توأم گردید زیرا مسیحیان معتقدند یهودیان مسئول به صلیب کشیدن عیسی هستند لاسی خاطر نشان می کند که در میان یهودیان، شخص عیسی مایه در مسر و شرمندگی شدید بود آن‌ها هرگز این ادعا را که عیسی جلوه خداوند است - یا ایدئال کمال الهی که ارائه خداست - نمی پذیرند در حالی که عیسی برای یهودیان مایه تنگ است برای مسلمانان پیامبری بسیار با اقتدار و محترم است بدین سان مطلق با قرآن او پسر مریم عنبر بود و مسیحا نامیده شد و حتی با عنوان «کلام خدا» و به عنوان «روح الله» (سوره 17: 17) توصیف شد اما این ادعا که او پسر خداوند است و بطور جدی رد می گردد زیرا این خیلی شبیه به مسلمانان آیتون پسر زئوس است و این با قدیمه یکتا پرستی اسلام در تناقض است عیسی پیامبر خداست نه خود خدای یکی است و هیچ خدایی در کنار او موجود نیست

از نظر مسیحیان یک ادعای بسیار سنگین است و حیرت کننده در باره عیسی در قرآن آشکار به صلیب کشیدن او است یهودیان به نحو انتهایی ادعا می کنند مسیحا پسر مریم عنبر او پیامبر خدا را به صلیب کشیدند خداوند جلوی این واقعه را گرفت و او را همسوی خود فرخواست «چرا که یهودیان شخص دیگری را به جای عیسی به صلیب کشیدند یهودا با عیسی برابر است» آشکار به صلیب کشیدن عیسی به این شیوه مستلزم انکار نقشی است که مسیحیت معنی آن است یعنی عیسی به صلیب کشیده شد تا واسطه آشتی ما با خدا باشد بنابراین مسلمانان نمی توانند در این اندیشه - که در عیسی و به صلیب کشیدن او ما عشق مشفقانه خدا را می شناسیم و هزینه بخششی که او از راه می کند که برای ما پسر تازه تا با او آشتی کنیم - سهیم باشیم

انحصار گرایی (Exclusivism)
پس هر مصوب شدن عیسی است که مسیحیان به عشق مشفقانه خدا شناخت پیدا می کنند بعضی اوقات این ادعا با این بیان تمهید می یابد که تنها به واسطه مصوب شدن عیسی است که عشق مشفقانه خداوند شناخته می شود برای مثال کلیسای متحده کاتولیک اساسی ایمان ماوریت می یابد تا اعلام کند همان بدون شناخت تجلی خاص خداوند در عیسی مسیح و واقعاتی می تواند خدا را بشناسد این پیام مستلزم این است که یهودیان و مسلمانان و همه کسانی که اهل ایمان هستند و عیسی را به عنوان مسیح نمی پذیرند واقعا خدا را نمی شناسند در روایت دیگری از مسیحیت این ادعا نامعقول است البته مسیحیان مدعی اند که عیسی تجسد کلام خداست اما این گفته همان است که قبلاً در تورات آشکار شد بدین سان مسیحیان هرگز ادعا نکردند که مردم اسرائیل در عهد عتیق «واقعا خدا را شناخته» در واقع یسای چنان کلایم بود که «هر کلیسای مسیحی به مرتبه عالی ایمان به عزت نزد کسی یافت می شود که قابل مقایسه با ابراهیم باشد» پیامبران به واسطه قدرت روحی که دارند و حتی در زمان حال نیز مایه تنویر کل عالم هستند بدینسان پیامبران در پیروان خود می شناسند شاهد عشق مشفقانه خداوند در زندگی و در تجربه خودشان باشند ما یوروس خاطر نشان می کند که به نظر خیلی این ادعا خدایی نیست که عشق با پدر هوسه به زن خیاثتگارش باعث ایجاد تأکید در معابد بر عشق مشفقانه بوده به مردم درخند و گناهگوش شد پس مسیحیان نمی توانند به وضوح ادعا کنند یهودیانی که وحی خدا را نمی شناسند با نمی پذیرند جلوه خدا را در عیسی درک نمی خواهند کرد همچنین برای مسیحیان این ادعای معنی است که چون مسلمانان به صلیب کشیدن مسیح را باور ندارند پس واقعا خدا را نمی شناسند و بنابراین نسبت به عشق مشفقانه خداوند جاهلند در واقع تقریباً هر مایه



اگر چه سه سنت ابراهیمی الگوهای متفاوتی از ایمان را ایجاد می کنند و این سه سنت قادرند زندگی مشترکی بیابند و با یکدیگر در پیروی عاشقانه از خدای ابراهیمی اشتراک دارند

از قرآن با این کلمات آغاز می شود به نام خداوند بخشنده و مهربان و بگذرد کنترل اسمیت این ادعا را به همه دیگر پیروان ایمان در سنت های ابراهیمی متمم می دهد اینجا او آن چه را مشاهده تجربی (empirical observation) می خواند مطرح می کند به وضوح به نظر می رسد که ابراهیم یهودی، هندو، مسلمان ها و دیگران خدا را به نامند من شخصاً دوستی در این جوامع دارم که به هر شیوه ای در باره آن فکر کنند به نظر نامعقول است تا اگر ما دوستی در این جوامع نداشته باشیم احتمالاً باید از کلیت گریایی در باره آن‌ها خودداری نکنیم

این سخنان اسمیت به شکل بر سه نظر است اول - ما باید با اسمیت موافقت کنیم که از بسیاری جهات خدا قادر است با حکمت مطلق خود خود را قابل شناخت سازد همچنین او برای تحمل ایمان و همچنین پیروان تمام سنت های ابراهیمی قابل شناخت است خدایی که ما خواهان شناخت او هستیم به همه انسان ها هر جایی که نرسد می بگذرد و با همه انسان هایی که به سخن او گوش می سپارند سخن می گوید - این‌ها بدون واسطه کلام از درون جانشان به سخن خداوند گوش می سپارند تا آنجا که مشهود است خداوند به درون قلب انسان ها پای می نهد

یهودیان و مسلمانان نیز باید بپذیرند که آن‌ها به نحو شخصی خداوند را می شناسند همه ما باید توجه داشته باشیم که آدمی که خارج از سنت ما گام می نهد مخصوصاً کسانی که پیرو سنت های ابراهیمی دیگری هستند همچون ما که بر اساس سنت خودمان خدا را می شناسیم می توانند در سبک شناسند ندگان خدا را آیند

دوم - ادعای اسمیت این است که دو سنتش در سنت های دیگر واقعا خدا را می شناسند البته ترجیحاً به شناخت قلبی نه صرفاً شناخت ذهنی تا آنجا که از خداوند پیروی می کنیم و به «رازها و احده» خداوند

در می دهیم می توانیم «واقعا خدا را بشناسیم» و این برای مسلمانان، یهودیان و مسیحیان در شباهت داشتن با واسطه ای که مسیح دلالت آشکار است شناخت خداوند تر که آن چیزی است که سنت بر نارد می خوانند یعنی سرزمین بی شکایت به مسیح و برگشت به سرزمینی که با مسیح شباهت دارند یعنی جایی که زندگی ما نظیر مسیح باشد و ما چیزی در باره عشق مشفقانه خدا نمی شناسیم مگر آنکه با مسیح در عشق تجلی بخش او و در ارتباط های خود با دیگران همه را شویم یهودیان و مسلمانان لغوی دیگری را از عشق مشفقانه خدا - چت به مسیحیان برگزینند مهمان در سنت است که شناخت خداوند شناخت قلبی است و نه صرفاً شناخت ذهنی این حقیقت برای همه ما یکی می ماند که شناخت خدا صرفاً عشق مشفقانه اش نیست بلکه شرکت در این عشق از طریق تجلی آن در ارتباط ما با دیگران - چه در درون سنت های ما و چه بیرون آن - است این ادعای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان که خدا را می شناسند اگر با عشق مشفقانه خدا در زندگی توأم نشوند - شاید باعث انجام اعمال و حشاشتی به نام شود و در این صورت یک ادعای تو خالی و کفر گویی است

سوم - ادعای اسمیت پیروان شناختن خدا به سختی می تواند یک مشاهده تجربی نامیده شود مسیحیان فقط در پرتو شناختنشان از خدا - آن طور که در مسیح جلوه کرد - می توانند تشخیص دهند که دیگران (و خودشان) چه درون کلیسا و چه بیرون کلیسا به شیوه مسیحیان واقعا خدا را می شناسند به این معنا مسیحیان معنی اند که تجلی عشق خدا در مسیح انوکماتند است زیرا فقط در پرتو جلوه خود خداوند در عیسی مسیح است که آن‌ها می توانند بگویند شناختن خدا و آشتی کردن با او یعنی چه بدین سان اسمیت می پذیرد که آن چه اوست به خاطر خداست و آن چه مسیح نشان می دهد چون او باشد به خاطر اوست بنابراین آیا انسان های دیگر نیز در عصر و زمان او زندگی می کنند؟

بنابراین ما چون مسیحیان می داریم که در پرتو مسیح است که مسیحیان ایمان خود را - گر چه حتی یهودیان و مسلمانان در این الگو شرکت ندارند - تشخیص می دهند همچنین این دلالت دارد بر این که یهودیان و مسلمانان الگوهای متفاوت پیروان ابراهیم را می پذیرند پس برای یهودیان تورات الهی الهام شده است و برای مسلمانان قرآن برای مسیحیان خدا در هر جای دنیا در عیسی مسیح و برای یهودیان در تورات تجسد است به رغم این واقعیت که این سه سنت الگوهای متفاوتی از ایمان را ایجاد می کنند اما این وجود این الگوهای متفاوت اندیشمندان این سه دین قادرند نکتات مشترکی در ایمان هم در مورد ایمان اصلی پدران ابراهیمی خود بیابند و بدینسان با یکدیگر در جستجوی خوشبختی نهایی در پیروی علائقه از خدای ابراهیمی اشتراک دارند

ترجمه: قاسم فضل

